هوالباقی

خروشِ بیخودیهای الست این　　صدای موجِ خونِ بسملست این

از بخشِ چهاردهم کلیات

مسدسِ دردِ دل ، موسوم

به

عروج و نزول اسلام

از طبع وخامهٔ محمد ابراهیم خلیل

در مطبعهٔ عمومی کابل طبع شده　　سنه ۱۳۷۲ ق
۱۳۳۲ ش

کـتاب
عروج ونزول اسلام

اثر طبع لطیف وخامهٔ توانای جناب فاضل محمد ابراهیم خلیل که‌دربرج اسد ۱۳۳۲ شمسی به‌تعداد پنجصد نسخه درمطبعه عمومی کابـل به‌آفسیت‌طبـع شد چون اثر موصوف ازهرنقطهٔ نظر مرغوب طبائع ذوقمندان علم و ادب قرار گرفت ازآن پنجصد نسخه درمغازهٔ مطبوعات باقی نگذاشت لـهذا مطبعـهٔ عمومـی کابل که درراه خدمات عرفانی کشوروحفظ آثار اهل فضل وهنر درسال‌های درازهمکاری های شایان وقابل قدری را انجام داده اسـت به‌سلسله خدمات عام‌المنفعه کـتاب عروج ونزول اسلام راکه به ذوق وسلیقه خاص گوینده ونویسنده بزرگ‌آن‌ارقام یافته است بار دوم درسال ۱۳۳٤ شمسی به‌تعداد پنجصد نسخه مجدداً به‌طبع رسانید و به‌هموطنان دیانـت شعار مـاکه آرزومندان آثـار وفیوضات دین مقدس اسلام اند در محضر استفاده ومطالعهٔ ایشان گـذاشت ، چون تعداد طبع ثانی نیز ازفرط علاقهٔ ذوقمندان اختتام پذیرفـت در هـذا سنه ۱۳۳٦ هـ ش بارسوم بطبع آن اقدام نمودیم وموجب افتخار ومسرت ماست که‌یك اثـر حاوی دردهای اسلامی درکشور عزیز ماطوری مورد قبول خوانندگـــان واقـع می‌شود که‌درظرف چهار سال سه مرتبه به طبعش می‌پردازیم وبه‌جناب گوینده ونویسندهٔ بـزرگـ آن‌نیز ازین حسن استقبال عام وطبع ثابت تبریك می‌گوئیم ناگـفته‌نمـاند کـه تقاریظ زیاد ازطرف فضلا ونویسندگـان معروف وطن راجـع به‌رسالهٔ مذکوروجودداشت ودر طبـع اول به عرض عجله طبـع وعدم فرصت معطـل مانده بود در طبـع ثانی

بعض آن تقاریظ که ازخامه بزرگترین فضلای ما درآن‌وقت تحریر یافته بود نیز طبع وضم این رساله شده بود واکنون نیز بضم آن طبع‌شد .

مطبعهٔ دولتی کابل ــ ۱۳۳۶

تقاریظ

این تقاریظ ازخامهٔ آن نویسندگان نامی کشور است که اتفاقاً این اثر بمطالعهٔ شان رسیده

۱ ــ جناب استاد فاضل خلیلی رئیس مستقل مطبوعات : یاد عروج خورشید اسلام ، دل مومن رابه تپش می‌افگند ، خاصه درکشور ماکه بحمدالله‌تعالی این درد دردلهای مردم بیش ازاندازه موجوداست ،شاعرحق بین ومسلمان‌وطن آقای‌فاضل استاد خلیل‌راتهنیت بایدگفت‌که درین زاه‌رنج بردند واین‌اثردینی وتاریخی‌راباکمال سوز وگرداز برشتهٔ نظم درآوردند ، من این اثر شاعر شهیر راتقدیر می‌نمایم وازبارگاه خدای بزرگ توانا پاداش ایشان رانیاز می‌نمایم خلیلی

۲ ــ جناب استاد فاضل صلاح‌الدین سلجوقی ، بیش ازربع یك قرن میگذرد باجوانی تصاحب کردم که گوئی ساغر مرصعی است پر از صهبای شور وعشق و مستی وجوانی ،ولی امروز بعد از گردش های گوناگون گردون وتوالی وتسلسل لیل ونهار بازآن روح رادیدم که گرچه بسادروگوهرازپیکرساغر آن افتاده است ولی صهبای آن پخته ترو کهنه ترو پرزور ترگشته است آری جسم برای روح‌است وساغر برای صهبا آنانیکه در کار روح وکار صهبا شده‌اند چیزی نباخته‌اند

ولو که پیکر ساغر و یا ساغر پیکر را ازدست داده باشند

شمس تبریزی که مست است ازازل

مست خواهد بود تا روز شمار

خیلی مسرور شدم که دوست دانشمند عزیزم آقای محمد ابراهیم خان خلیل بعداز باختن ساختمان جوانی وسامان کامرانی که طبعاً و حتماً این هر دوگذری است به دولتی رسیده است که جاودانیست آری دولت سخن گنجی است لایفنی وسرمایه ایست مایه افتخار .

مرازین شاعری خود عار ناید　　　　که در صد قرن چون عطار ناید

می‌گویند سخن گوهریست که در بحر بیپایان هستی از صدف عشق برآمده است ولی صدف عشق سرمایهٔ ارزش خودرا از قطراتی می گیرد که آسمانی وچکیدهٔ ابر رحمت خداوندی است جمال مطلق است که بر خسارهٔ تاب زیبائی وبدلها ـ تپش آفریده است

نخستن باده کاندر جام کردند　　　　زچشم مست ساقی وام کردند

پس عشق ودین تابوده دو دایه بوده که طفل انسانی رابااین آراستگی پرورش داده که تاج کرامت انسانی را بسر بگذار دو دو ملکی بوده که صدرآنرا انشراح کرده تامهبط سروش آسمانی گردد آثار چندین هزار سالهٔ که از بشر باستانی بدست ما رسیده است همه عبارت است از مزامیر و سرودهائیکه آسمانیست و موضوع عشق آنها در دنیای مابعد الطبیعه است و ما ازان آثار عشقی بسیط وخالص

بشر که بچه مضمون و بچه آهنگ دردامنه های کوه و دامنهای دشت سروه‌شده است خبری نداریم .

شعر بسیط عشقی بیشتر از آنچه گوینه می گوید تفریحی و بازیچه است ولی حقیقت شعر تا یاد میدهم صورتی بوده‌است که برقالب هیولای دین ریخته شده است وحتی وقتیکه از دورهٔ باستانی به دورهٔ تاریخی می آئیم می‌بینیم‌اشعار هومر با اینکه بیشتر حماسی و کمتر تاریخی است ولی روح حقیقی و زمینهٔ اصلی آن‌عقائد آنروزهٔ عصراست که بیشتر به‌آن اشعار صبغهٔ جاودانی داده است اما این مسدس آقای (خلیل) ازین عناصر شعری که گفتیم جهات عالی وبیشتر دارد که عبارت از جنبهٔ تحریك است تحریك و بر انگیختن عواطف و احساسات بشر یکی از ذاتیات خیلی جوهری شعر است و همیشه دسته های بشر توسط این گونه اشعار برای حفظ موجودیت مادی و معنوی و برای وقایهٔ کبادهٔ دینی ووطنی خود قیام کرده‌اند ونگذاشته اند هستی جسمی وروحی ایشان دستخوش دیگران شنود بسیار است ازینگونه اشعاری که تاکنون نزد بعضی ملل حفظ شده است امثال قصیدهٔ معلقهٔ عمر وبن گلثوم .

پهلوی فکری این مسدس نیز برقیمت افادهٔ آن می افزاید شعر خوب آن‌است که به حس و به فکر راساً خدمت کند اشعار فکری‌وعلمی‌بسیار باستانی‌نیست .

و میگویند اولین کسیکه اشعار علمی گفته است ایپیدو کلیس (انبادو قلیس) فیلسوف یونانی جزیرهٔسیسلی‌که ده قرن‌قبل ازهجرت‌می‌زیسته‌بوده‌چه‌خوب‌است

اگر این گونه آثار طبع می شود بما روزنهٔ امیدی بیدامی شود که جوانان ما آنهارا می خوانند و گردن ضمیر را از مویهای پرپیچ و تاب ستاره های قلم ها رهامیکنند و پای بند اینطور افکار میشوند و حتی آنانیکه دولت بحث و مطالعه را در کنار دارند و پیشرفت های عصر امروز را مشاهده میکنند ومیکوشند آن را دریابند ، نیز بایدازینگونه‌آثاربی‌خبرنباشندو تصورنکنند که‌بهره‌تازه نصیب‌ایشان‌میشود وایشان راه جدیدی راکشف می‌کنند بلکه بدانندکه‌کوشش ایشان برای‌اینست که می خواهند مجدو شرف دین خودرا باز بدست آرند زیرا جوانی که همت دارد میداند بین کسیکه سعادت گمشدهٔ خود را می‌جوید وبین کسیکه می خواهد بار اول سعادت را جستجو کند فرقی است بلکه گرفتن میراث ، اولین قدمی است در راه کسب و سعی و عمل .

بهرحال طبع توانا و شیوا و قلم مشکین رقم آقای (خلیل) را باید تهنیت گفت که بهار قشنگ جوانی را بخزانی رساند که زیبا تر و بارور ترست و زرو سیم را که نتوانست با او همراهی کند بجواهری منکشف ساخت که بجاویدانی سرمایهٔ ضمیر و پیرایهٔ روح است .

الیه یصعدالکلم الطیب

۲٤ اسد ۱۳۳۲ صلاح‌الدین سلجوقی .

۳ ـ جناب استاد گرامی هاشم شایق .

شعر عبارت از الهامات و تلقیناتیست که شاعر از کائنات حسن اخذ نموده بهیجان می آید همین تحسس و هیجان را به قالب الفاظ متناسب و موزون آراسته میخواهد بروح و قلب خواننده و شنونده القا کرده دیگران را مانند خود بسازد

طبیعی است که شاعر در هنگام این جنبش روحی گاه بتطور طبیعت روبرووگاه باستحالهٔ روزگار آغوش به آغوش میشود ساعتی چند بمطالعهٔ وقایع عالم دست و گریبان گردیده مغلوب میشود ، اینك انقباض –

دقیقهٔ چند به مشاهدهٔ چهرهٔ آمال مقابل شده خود را کامیاب می پنداردا ینك انبساط –

درین سیر سلوك به بالهای حس و خیال پرواز نموده بیشتر به بام مناظر وصفه های فنون ظریف می نیشندوگاهی نیز ازپهلوی علوم گذشته باآنها دارو مدار میکند .

اینك دوست محترمم آقای خلیل این فاضل پر کار سالهاست که باتخیلات و تصورات رفاقت مفرطی داشته در زمینه ها غزل،مخمس،قطعه و مثنوی ودرمرغزار فنون معما وتاریخ موفقانه گشت وگذار نموده درین اواخر موضوع تطور تاریخ اسلام (مثل بسمل امر تسری) یعنی عروج ونزول اسلامیان را بکسوهٔ شعر و ادب آراسته مناظر انبساط کننده وصحنه های انقباض بخش پیش روی قاری گذارده ،نی نی درقلب خواننده وروح شنونده جای داده قضایای خطابی رامقدمات منطقی ساخته باین وسیله پردهٔ غفلت اسلامیان را برداشته صحنهٔ حس افتخار ما را کوششی کرده که دو باره زنده بسازد ، از اینرو مشارالیه راتبریك وعلاقمندان را مژده باید داد .

(هاشم شایق)

کابل جادهٔ میوند

٤ـ جناب دانشمند شهیر آقای رشاد مدیر عمومی تربیهٔافکارعروج ونزول اسلام که‌باشعار آبدار آقای فاضل محمدابراهیم «خلیل» تمثیل شده‌است بخلت وجذبات دینی آقای موصوف دلالت میکند وقابل آن‌است که‌دراوقات‌مناسب مسلسلا نشر و اشاعه یابد یا بصورت رساله طبع گردیده بدسترس ذوقندان گذاشته شود . مطالعهٔ این وجیزه اصحاب ذوقرا از دنیای ماده‌بعالم معنی کشانیده تأخر مسلمانان امروزه را از پیشرفت های دیروزهٔ شان منسجم‌ومرتسم میسازد ادیب شهیر وطن آقای خلیل در سرائیدن این اشعار به تمام علاقمندان افتخار بخشیده اند . رشاد .

٥ ـ جناب فاضل گرامی آقای ارشاد مشاورمستقل مطبوعات : میگویند .

سخن آنست کزنده دلی شاد شود لب افسرده دهانان ولب گوریکیست

این مسدس شاعر شیوا بیان وبادرد وطن آقای (خلیل) را از اول‌تاآخرمطالعه کردم ساست عبارات جذابیت معانی قلب راتکان میدهد وانسان باذوق را مخصوصاً کسانی را که باشهامت وسرگذشت اسلام آشنائی و علاقه داشته‌باشند بوجد می آورد چه درین کتاب عروج و نزول ادوار اسلام بطور مختصر بیان‌شده‌که خواننده را ملتفت میسازد تا بدورهٔ عروج‌اسلام‌بالیده و از انحطاط آن بهزارناله‌و افغان بنالد وبیاد تصاحب همان ابهت و جلال گذشته افتاده اسباب انحطاط را دریافت و بعلاج آن بپردازد خواندن این اثر جذاب را به هوی خواهان اعتلای‌دین احمدی «ص» توصیه میکنم

محمد شاه ارشاد

٦ ـ جناب ادیب معروف آقای سرورخان‌گویای اعتمادی بعدازمسدس‌بسمل امرتسری که بنام مدو جزر اسلام مشهور است این مسدس دوست عزیز محترم‌و

شاعر شیرین بیان حساس ما آقای خلیل که موسوم به عروج ونزول اسلام است قیمت شایان و مخصوص دارد برای مشتاق دیار ادب مژدهٔ خوبی است که این اثر نفس رابزودی مطالعه نمایند و حظ اوفرو مستوفائی را از آن بگیرند امیداست که ایزدیاوری کند وگذشت روزگار مجال دهد به‌طبع آثار مفیدتروخوبتر که آورده کلك و بنان وزادهٔ فکر روان آقای خلیل باشد دیدهٔ ما منتظران روشن شود .

سخن گفتن گفتن نه آسان است عمری بایدوجهدی
چوموبت شد سفید اشعار رنگینت بیاضی شد

۲۵ اسد ۱۳۳۲ کابل بوستان سرا سرور گویا .

۷ ــ جناب فاضل گرامی برهان‌الدینخان کشککی .

عروج و نزول مسلمین

اسلام بذات خود ندارد خللی هر عیب که هست در مسلمانی ماست

مقام اسلام بلند تر از آنست که ما وامثال ما درموردعظمت‌وجلال‌آن‌چیزی بنویسیم جمال و جلال اسلام در خیرالقرون و عهد خلفای همام و خدام صادق اسلام‌باندازهٔ روشن وفیاض بوده که نه تنها اطراف و اکناف خودش بل شرق و غرب شمال و جنوب (جزیرة‌العرب) رایکسان غرق انوار ضیأ بارش گردانیده بود . آری علم و معرفت ، صنعت و حرفت ، زراعت و تجارت وبالاخره تمام شقوق و شئون مدنیت تهذیب‌رادرسرتاسر کیتی (اسلام) بعالم‌وعالمیان ارمغان‌کرد وجهان‌وجهانیان را بشاهراه حقیقی سعادت و حضارت رهنمونی فرمود !

ولی و اسفا ! که مسلمین متدرجاً باندازهٔ گرفتار هوا وهوس و اغراض گردیدند

که نه تنها آن عظمت و سیادت را از دست دادند بلکه از نادانی و بیباکی خود بانواع سرگردانی و پریشانی نیز دست و گریبان گردیدند .

اگر مسلمین از بی مبالاتی و بی اعتنائی باز نگردند و دست اتفاق را از نقطهٔ مسلمانی به (حبل المتین) اسلام محکم نبندند، وازدل وجان سراً وعلناً قولاً وعملاً پیرو دین مبین حضرت سیدالمرسلین «ص» نگردندطبعاً این تیره گی و سیاه روزی آنها را نخواهد گذاشت .

این مناظر ومظاهری راکه بهشمهٔ ازآن تلمیح شدطبع شیواوروان وخامهٔ توانای گهر افشان دوست نبیل محمد ابراهیم (خلیل) تحت عنوان عروج ونزول مسلمین ، ترسیم نموده است وچاره ودرمان آن راهم بمامسلمانان خاطر نشان کرده است . ماسوز وگدازی را که از خواندن مسدس بسمل و مسدس پشتوی پو پلزائی خویش قبلا احساس کرده ایم از مطالعهٔ این اثر مؤقر نیز استدراك می ورزیم .

از عموم مسلمین عموماً واز قاطبهٔ افغانیان خصوصاً مسترجی است تا لطفاً چندین نسخهٔ این اثر مؤقر را با حرز جان ابتیاع، وبخود و بدوستان شان ارمغان کنند و از مندرجاتش کما ینبغی کسب فیوض ورزند چه در همه حال لطف ایزد متعال شامل و مآل اسلام است (الاسلام یعلو او لایعلی) .

کسیکه ماند ازو در جهان چنین آثار فنا پذیر نگردد زگردش ادوار

خوشا کسیکه توانست از زبان قلم بریخت برهمه دین پروران در شوار

بنزد ماوهمه اهل بینش‌ودانش زگنج گوهر و در بهتر است‌این‌اشعار

۲۵ اسد ۱۳۳۲ کشککی

۸ ـ از خامهٔ جناب شاعر و نویسندهٔ فاضل میر عبدالعلی شائق هروی

مدوجزر اسلام یا عروج ونزول مسلمین

این موضوع برجسته از قلم بسا نویسندگان و شعرای توانا تراوش نموده و مسلمین را بسوی اعلای کلمةالله و تعظیم شعایرالله وتهیج عاطفهٔ دینی‌واحساس دردین سوق داده است. این‌فریادهای روح گداز همیشه ازحناجر صاحبان درد برآمده وعالم اسلام رابشور آورده . زمانیکه مدنیت غرب تازه در شرق سرکشیده وتخنیك و ساینس اولین اشعات خودرادرین سرزمین پهن‌کرد وکمترکسی بکنه‌آن پی میربرد مسلمانان بادیانت که‌به تاریخ‌اسلام وعظمت وشکوه ازدست رفته‌مسلمین آشنا بودند از ملاحظهٔ پیشرفت علوم و صنایع وقوت ملل غرب ورکود و خمود مسلمین دلهای شان که بدرد دین پرورده بود نواهای جانگداز سرودند که در سراج‌الاخبار بسا ازین نواها شائع شده است .

مولینا بسمل امرتسری نیز درزمانیکه مدنیت غرب تازه‌بهند نفوذکرده‌ودست تعدی استعمار غربیها بجانب مسلمین هنددراز بود مسدس غرا وموثری سرودکه اکثر قارئین مطالعه کرده اند .

پیش از مولینا بسمل امرتسری بسا از عرفا که غفلت مسلمین را مشاهده خطابه های مؤثریکه بعضی لهجه پند و نصیحت راداشته وبرخی هم بآهنگ غبطه وانتباه سروده شده بعالم اسلام ایجاد نموده‌اند .

این نواهای پرشور را نمیتوان بی اثر خواند بلکه بمنطوق کریمهٔ (فذکران نفعت‌الذکری) هیچ پندی بی‌تاثیر نمیماند ، علی هذا مسدس موسوم به

که نه تنهاآن عظمت وسیادت راز دست دادند بلکه ازنادانی وبیباکی خودبانواع سرگردانی و پریشانی نیز دست وگریبان گردیدند ـ

اگـرمسلمین ازبی مبالاتی وبی اعتنائی بـاز نگردنـد ودست اتـفاق را از نقطهٔ مسلمانی به (حبل‌المتین) اسلام‌محکم نبندند،وازدل وجان‌سراً وعلناً‌قولا وعملاپیرودین مبین حضرت سیدالمرسلین «ص» نگردند طبعاً این تیـره‌گی وسـیاه روزی آن‌هارا نخواهد گذاشت .

این مناظر ومظاهری راکه به‌شمهٔ ازآن تلیح‌شد طبع شیواوروان وخامهٔ‌توانای گهرفشان دوست نبیل محمدابراهیم (خلیل)تحت عنوان عروج‌ونزول مسلمین، ترسیم نموده است وچاره ودرمان آن‌راهم بمامسلمانان خاطر نشان کرده است.

ماسوز وگذاری راکه ازخواندن مسدس بسمل ومسدس پشتوی پوپلزائـی خویش قبلا احساس کرده ایم از مطالعهٔ این اثر مؤقر نیز استدراك می ورزیـم.

از عموم مسلمین عموماً واز قاطبهٔ افغانیـان خصوصاً مسترجی است تا لطفاً چندین نسخهٔ این اثر موقر راباحرز جان ابتیاع ،وبخود وبدوستان شان ارمغ ان کنند وازمند رجاتش کماینبغی کسب فیوض ورزند چه درهـمه‌حال لطف‌ایزد متعال شامل حال ومآل اسلام است ـ (الاسلام یعلو اولایعلی)

کسیکه ماند ازو درجهان چنین آثـار   فنا پذیـر نـگـردد زگـردش ادوار
خوشا کسیکه توانست از زبان قلـم   بریخت برهمه دین پرروان درشهوار
بنزد ماوهمه اهل بینش‌ودانش   زگنج گـوهر ودر بهتر است این اشعار

۲۵ اسد۱۳۳۲
کشککی

۸ ــ ازخامهٔ جناب شاعر ونویسندهٔ فاضل میر عبدالعلی شائق هروی

مدوجزر اسلام یا عروج و نزول مسلمین

این موضوع برجسته ازقلم بسا نویسندگان وشعرای توانا تراوش‌نموده ومسلمین رابسوی اعلای کلمةالله وتعظیم شعائرالله وتهیج عاطفهٔ دینی واحساس دردین سوق داده‌است ــ این فریادهای روح گداز همیشه ازحناجرصاحبان‌درد برآمده وعالم اسلام رابشور آورده ،زمانیکه مدنیت غرب تازه درشرق سرکشیده وتخنیك وساینس اولین اشعات خودرادرین سرزمین پهن کرد وکمتر کسی‌بکنه‌آن پی می‌برد مسلمانان بادیانت که به‌تاریخ اسلام وعظمت وشکوه‌ازدست رفته‌مسلمین آشنا بودند از ملاحظهٔ پیشرفت علوم وصنائع وقوت‌ملل غرب ورکود وخمود مسلمین دلهای شان‌که بدرد دین پرورده بود نواهای جانگداز سرودند که‌در سراج‌الاخبار بسا ازین نواها شائع شده است .

مولینا بسمل امرتسری نیز درزمانیکه مدنیت غرب تازه بهند نفوذکرده‌ودست تعدی استعمار غربیها بجانب مسلمین هنددراز بود مسدس غرا وموثری سرودکه اکثر قارئین مطالعه کرده‌اند .

پیش ازمولینا بسمل امرتسری بسا ازعرفاکه‌غفلت مسلمین‌رامشاهده‌می‌کردند خطابه های مؤثریکه بعضی لهجه پندونصیحت‌راداشته‌وبرخی‌هم بآهنگ‌غبطه‌وانتباه سروده شده بعالم اسلام ایجاد نموده اند .

این نواهای پرشور رانمیتوان بی اثر خواند بلکه بمنطوق کریمهٔ (فذکران نفعت الذکری) هیچ پندی بی‌تاثیر نمیماند ،علی‌هذامسدس‌موسوم‌به

(درددل) شاعر ممتاز وشهیر وطن محمدابراهیم خلیل اثر قیمتدار است که از یك قلب مملو ازعشق ومحبت دین وضمیر پرانوار معرفت ویقین سرکشیده برقلوب مسلمین دل آگاه اثر عمیق دارد و یکی از شواهد باقدر بودنش هم این است که در ظرف چهار سال بطبع بارسوم آن اقدام می شود از آنجاکه هرکه چنین اثر جذاب ونفیس راالخاصه که بخط زیبا ورسامی گوینده با عواطف آن باشد ملاحظه نماید بیشتر مائل معرفت چنان شخصیت بر جسته می شود اینك حسب این مفکوره بمعرفی مختصر شان لزوماً می پردازیم .

دوست گرامی وفاضلم خلیل شاعر بداهه سر او شیوا بیانست حتی مورد تواریخ رافی البداهه بنظم سرودن کار آسانی نیست این‌قدرت‌ادبی را بنده بمرحوم ملامحمد صدیق عالم بزرگ هرات مشاهده کرده بودم بعد ازآن اول کسیکه بماده تاریخ فی‌البداهه موزون و مناسب وسزاوار تمجید موفق می‌باشد وبتکرار در مجامع از ایشان ملاحظه نموده‌ام همین شاعر برجسته نامور است ، ازین رو بیشتر کتیبه های مساجد ومقابر وغیره از اشعار وی وحتی از بعضی اعاظم عرفا بشعر وخط خود اوست .

علاوتاً موصوف دارای اثرات روحی و حلیم الطبع و متواضع و شکسته نفس وبیحد قدردان اهل علم وفضل است چنانچه باهرکسی ازادبا که محشور است اگر در غیاب از آنها نام‌برده می‌شود بجای آنکه گوید باوی صحبت کرده ام میفرماید از صحبت آن دانشمند استفاده هانموده‌ام و از سعادت قرآن مجید که در سینه حفظ دارد بزبان نمی آرد مسافرتها در داخل‌وخارج بسیار کرده وآخرین سفرش بحرمین شریفین زادالله تعالی شرفهما در سال گذشته

بوده‌آثار نظم ونثر این شاعر عالیمقام زیاد است ، کلیات اشعارش بپانزده هزار بیت میرسد وحاوی‌هژده بخش بعناوین مختلف است ازآثار منثورش کتابی بنام (یکمرد بزرگ) در سنهٔ ۱۳۳۵ هـ ،ش در کابل مستقل طبع وباقی‌درمجلات نشر شده .

از آثارمنظومش منتخبی در رشت ایران در سنه ۱۳۳۱ ش بطبع رسیده ، رباعیاتش که بخش شانزده کلیاتست در سنه ۱۳۲۹ ش بروز نامه انیس نشرو طبع علیحده شده ومجدداً درسنه ۱۳۳٦ نسخه خطی خودش ازطرف عبدالشکور حمیدزاده به آفسیت طبع شده ونیز گلچینی از آثارش را درضمن شرح حال جنابش بناغلی حمیدزاده در سنه ۱۳۳٤ ش درتهران طبع نموده ،نمونه های خطش بکثرت طبع وشائع شده ورسالهٔ علیحده که‌بنام رهنمای خط نگاشته اصل نسخه قلمی خودش در سنه ۱۳۳٤ش بتعداد کثیر چاپ وازطرف وزارت معارف بدسترس طلاب معارف وطن گذاشته شده .

این مسدس که از بخش ۱٤کلیاتش میباشد اولا در سنه ۱۳۳۲ وثانیاً درسنه ۱۳۳٤ طبع شده واکنون بطبع بارسوم آماده است .

چون یك اثر نفیس وچکیدهٔ فشار روحیست ومسلماً سخنور گرانمایه در نظمش تصنع وپیرایه بندی را ملحوظ نداشته اما نظر باقتدار طبیعت سر شار موهوب ،با سلوب شیرین واستادی ،که همه اوصاف شعر نخبه به‌نگاه‌باریك بینان ومعنی شناسان بصورت بی‌تکلف درآن معاینه میشود انجام یافته .

علاوه براینکه در انواع شعر واقسام خط استاد ما هر است یك‌نویسنده مقتدر متتبع ومؤرخ ومحاسب لائق وورزیده وبادوستان صمیمی‌وبی تکلف‌است.

همین مختصر راکافی دانسته طبع سوم این اثر نفیس رابجناب گوینده و نویسندهٔ محترم تبریك گفته وهرمسلمانی را به‌مطالعهٔ آن توصیه‌میکنم واز ریاست مستقل مطبوعات که‌همچه نواهای پرحرارت ملی وسرود های شور انگیز دینی‌را موقع نشر وتدون میدهند ابراز خورسندی مینمایم.

میرعبدالعلی شائق هروی

۹ ـ جناب نویسندهٔ معروف وشاعر مقتدر سید محمدابراهیم عالمشاهی‌غزنوی دربین یك جامعه شعر اونویسندگان مانند شمعهای فروزان هستند که یك‌انجمن راروشن مینمابند اما این تشبیه برای تعریف این دسته مردم کامل‌نیست زیرا خامه وطبع همین مردم است که وقائع تاریخی (چه زشت چه زیباچه‌خوب‌چه‌بد) یك جامعه : یك محیط یك عصر وزمان راقیدوبه نسل‌آینده‌نشان میدهد دوره های گذشتهٔ هرملت رادر حلال آثار نویسندگان واشعار شعرای‌همان عصرجستجو مینمایند .

هر قدرکه درهر عصر نویسندگان وشعرای مقتدر وجامع صفات ،بیشترباشند همان عصر وزمامداران آن عصر سر فراز ونیکنام میباشند ودلالت‌داردکه‌جامعهٔ آنعصر دانش پرور وعلم دوست بوده اند.

وقتی تاریخ‌ملتی رامطالعه‌میکنندبرجسته‌ترین‌فصل‌تاریخ همان‌تاریخ‌ادبیات‌آنست وتاریخ ادبیات ، همان آثار فضلا وشعراست که‌از روی‌آن معیاررشد معنوی یك‌ملت بدست می آید ـ مثلا تمام مزایای دوره باستانی آسیای مرکــزی ازتـاج، تـخت قصرها ـبارگاه‌ها پهلوانان تاج بخش وجهانگیر وهزاران مظـاهـر شوکت وجلال امروز در خـاك مـدفون ویا جـزوذرات در فضای لایـتناهـی

پراگنده شده‌اند ـ تنها سخنان فردوسی‌همه‌چیز را ضبطوقیدتاریخ همیشگی‌نمود ـ امروز مادر مقابل این اساس قرار داریم ومیخواهیم . تمام‌وضعیت‌وکیفیت‌عصر خودرا بدورۀ آیندۀ نشان دهیم ومنعکس سازیم ، هیچ وسیلۀ‌برای این منظور جز آثار مطبوعه از نثر ونظم در دست‌نداریم ،باتذکراین مقدمه باید اعتراف کنیم که یکی از جملۀ نویسندگان و شعرای نامورماکه موفق گردیده عصر وزمان مارا برای آینده نشان دهد آقای محترم محمدابراهیم‌خلیل‌میباشد که نه تنها در فنون مختلفۀ شعردر محیط وعصر مااستاد است ـ بلکه‌درفنون‌و صنائع خط نیز استاد میباشد .

خوشبختانه جامعه ومحیطنیز از آثار استاد استقبال شایانی نموده‌اند ـ آثار نظم ونثر استاد بتمام مجلات ، جرایدوروزنامه های‌مرکزوولایات متوالیاً منتشر گردیده .

علاوتاً چندین اثر مختصر مانند دسته گلهائیکه صبحگاهان‌از گلستان چیده میشود ازبین آثار استاد منتخب وجداگانه طبع ونشرگردیده چنانچه :

۱ ـ یکعده آثارکه محتوی شرح حال استاد است بکوشش آقای عبدالشکور حمیدزاده بتاریخ۲۵/۱۰/۳٤ در مطبعۀ تجدد ایران تهران بطبع رسیده است.

۲ ـ جند اثر منظوم استاد در سال ۱۳۳۱ هـ ش در رشت ایران‌انتخاب وبطبع رسیده است .

۳ـرهنمای خط درسال ۳۳ بخط استاد به‌آفسیت طبع‌گردیده که درآن نه تنها برای نوآموزان هر سطر آن سر مشق میباشد بلکه حکایتها ، قطعه ها واندرز های سودمندی دران گنجانیده شده وباغیچۀ زیبا ازگلهای‌حکمت

تشکیل گردیده است .

٤ ـ رباعیاتش که بخط زیبای خود استاد باهتمام آقای عبدالشکور حمیدزاده درسال ٣٦ درمطبعهٔ کابل بآفسیت بطبع رسیده است .

٥ ـ یکی از آثار مهم ودرین عصر بینظیر مجموعه اشعار ویا قطرات اشکیست که‌بنام (عروج ونزول اسلام) از طبع شیوا واحساسات آتشین استاد فروریخته ودر سنه ١٣١٩ بخطنازنین استاد تحریر وبعد از اثر (جزرو مداسلام) مانند ندارد ،بار اول درسال ٣٢ باردوم درسال ٣٤ درمطبعهٔعمومی‌کابل‌بافسیت طبع ومنتشر گردیده است .

این مجموعه که بطرز تسمیط سروده شده موضوعاتی را احتوا داردکه جز طبع مقتدر نمیتواند آنرا باین متانت وانسجام بقالب شعر جای دهد .

انسان طبعاً همانطوریکه در فاصله ٢٤ ساعت باید فکر عقل و دانش خود را ازدست داده وبخواب عمیق فرو رود در وقائع گذشته نیز دچار ذهول ذهن میگردد .

طوریکه نسیم خوشگوار سحری انسان را از خواب بیدار مینماید اثر منظوم (عروج ونزول اسلام)نیز شخص را از ذهول ذهنی متحول میسازد ویکبار دیگر بشوکت وجلال وعروج اسلام وباسباب وعلل نزولیکه بملل اسلام روی داده متوجه میسازد و درمان این نزول وانحطاط را به بهترین وجهی نشان میدهد .

میتوان بجرئت ادعا نمود که در بین همه آثار سخنوران معاصراین‌اثر ممتاز بهترین نمونهٔ مزایای ادبی عصر و مظهر قدرت طبع ومعتقدات استاد

بشمار میرود .

چون نظر باستقبال مردم اینك بطبع بارسوم آن اقدام است امید میرود که انشأالله تعالی متوالیا طبع خواهد شد اینجانب بنوبه خود عقیدهٔ خویش‌رادرمختصر فوق ابراز وباین رباعی خاتمه میدهم :

ظاهر بدی همواره زکر دار خلیل   براهل خردارزش ومقدارخلیل
در پرده بماند آنچه براهل خرد   از پرده برون گشت زگفتا خلیل

عالمشاهی   انتها - ۱۳۳۶هـ ش

از فضلای محترم واساتذهٔ گرامی که‌این اثر ناچیزم رابه تقاریظ علمی ونگارش ادبی خودها قرار داده واهمیتی رابه آن‌قائل شده‌اند تشکر نموده وهمچنان از همه کارکنان مطبعهٔ دولتی که درراه عکس گیری وغیره‌امور طبع وصحافت آن بذل توجه فرموده وباوجود تنگی وقت بموقع آن انجام‌داده‌اندکمال سپاسذاری دارم و مخصوصاً از دوست محترم بناغلی محمدابراهیم‌قندهاری رئیس مطبعه‌دولتی کمال امتنان‌دارم‌که‌بعداز انجام تعدادطبع‌اول به‌طبع‌دوم‌وپس‌ازاختتام تعداد طبع دوم بطبع سوم از راه قدردانی که به آثار قابل‌قبول‌ومورد‌پسندهموطنان دارند بذل توجه فرمودند - جزاك‌الله فی‌الدارین خیرا .

بااحترام (محمدابراهیم خلیل)



این غبارِ شورِ حسرت ست ، و این گردِ یاس و ذلت ،

این چکیدهٔ جراحتِ خاطرِ ریش ، و گداختهٔ سوزشِ قلبِ پریش ،

این غریوِ بیتابیِ دل ، و فریادِ در قفسِ بل این نوحهٔ ماتم ، و نالهٔ غم ،

این برقِ آه ، و شعلهٔ جانکاه ، این جوشِ درون ، و فوارهٔ خون ،

این برجستگیِ خیالِ محنت آلودِ خلیل و این طپشِ نبضِ الم اندودِ علیل ، این دودِ شرر انگیز

شرارهٔ حرمان آمیز ، این آتشِ پرکاله ، که دلهایِ اهلِ درد را چون لاله ، سراپای

اربابِ سوز را چون سپند به آتشِ ناله میسوزد کاوشِ جگرِ پرسوز و درد ، و تراوشِ طبع

مُمد و عمّ پرور است، که از مسدس درد دل مسمّی به عروج و نزول اسلام بغرض استماع خاص و عام

و بقصد تحریک عِرق حمیّت کافهٔ اُمتانِ حضرت سید الانام، صلوات الله و سلامه علیه

و علی آله العظام، و صحابه الکرام، به نهج فغان بجلوه بیان آمده. بیدل رح

از حدیث درد مندان خون حسرت میچکد. غیر موج خون زبان نبود دهان زخم را

اگر بصوابدید شعر و نظم آراسته، و به اسلوب معانی و بیان پیراسته نباشد، و به نگاه معنی شناسان

حُسن قبول نیابد، چون بوی کباب سوز دل، و نوای حنجرهٔ مرغ بسمل است، التماس

که بنظر درد، و بصر سوز نگرند، نه به عین عبارت فهمی و چشم مضمون دانی، که مقصود

نگارنده بیان مدعا بوده، نه نگارش کلمات دلفریب و عبارات زیبا. بقول فیلسوف یگانه

و عارف کامل میرزا صاحب بیدل رحمة الله علیه: خروش نخود بهای دل است این

صدای موج خون بسمل است این. متوقع که بقلوب اهل درد و صاحبان افکار عالی و روشن

و دلهای ارباب سوز و فرق آرای بلند و مستحسن، چون دم مسیحا به جانبخشائی

و چون نفس صبح بروح افزائی مقبول و مشهور شد. (مسدس درد دل = و عروج و نزول اسلام)

دهر را چون ظلمت کفر و ضلالت تیره ساخت — اکثر آفاق طبل بت پرستی را نواخت

بر سر انسانیت وحشت لوائی بر فراخت — پس جهان را حضرت بستاینده طلعت جلوه نواخت

اندران ظلمت با انس و جان ضیا بخشی نمود

یعنی آورد از کرم نور محمد صلعم را پدید

باعث ایجاد عالم بستیده سردار کل — خیر خلق و شافع روز جزا فخر رسل

باغ خلقت را وجود اشرفش زیبنده گل — در هدایت کافه مخلوق را خضر سبل

پیش عالم بر شکست از نیکو معجز قرین

بدر را با یک اشارت در فلک هم بر زمین

نرگسش سیراب از چشمه شرم و حیا — لعل او گوهر فشان از معدن حسن ادا

معنی عزم و ثبات و بخشش و جود و عطا — یمن عفو و رحمت و احسان و صابر بر جفا

نور روی نیکویش تابانتر از قرص قمر

بوی موی عنبرینش خوبتر از مشک تر

در اشاره بشق القمر و [illegible] کارد [illegible]

[illegible]

ذات قدسش را طفیلی خلقت کون و مکان
بر وجود ذاتش و حی منزل مدح خوان

نه فلک طی عروجش را کمینه نردبان
محرم خلوتسرای ذات بیرنگی نشان

تاج عزت بر سرش از رحمة للعالمین

قرآن عظیم الشان

خاتم ایجاد را از ذات همایونش نگین

چشم او پرنور از دیدار بی کیف خدا
گوشش آویزه دار از قول بیچون و چرا

قلب او دانای هر راز آشکارا و خفا
نور حق تابنده از رویش چو خورشید از سما

گرچه نگرفته قلم در پنجهٔ معجز ظهور

زد قلم از نسخ بر تورات و انجیل و زبور

آمد آن نور حقیقت شمعی از قرآن بکف
بر مریضان ضلالت چاره و درمان بکف

عقل بر سر، رحم در دل، شفقت و احسان بکف
پند بر لب، بر زبان توحید حق، ایمان بکف

دستگیری و ترحم را بمسکین و یتیم

دعوت و تأکید کرد آن صاحب خلق عظیم

آن حبیبِ خاص بیچون صدر و بدرِ کائنات　　روی او صبح سعادت موی او شام برات

با تحمل بر مصائب با قبولِ مشکلات　　چون به نشرِ دینِ حق پرداخت با عزم و ثبات

زنگ کفر از چهرهٔ آئینهٔ عالم زدود

خار گمراهی ز روی گلشن دوران درود

یکطرف دین را بعالم داد عز و اعتبار　　یکطرف مشغول شد با کافران در کارزار

یکطرف فتح ممالک کرد با تیغ و وقار　　یکطرف محو جهالت را نمود از روزگار

با بسی زحمت سوی حق خواند خاص و عام را

ساخت شایع دین پاکِ اقدسِ اسلام را

آنکه از روی گلشنِ آفاق رنگ و بو گرفت　　آنکه از روی خلق عالم سیرتِ نیکو گرفت

آنکه از روی علم و فن ترویج در هر سو گرفت　　آنکه از روی چهره و پیشانی آب رو گرفت

آنکه از روی حلِ عقدِ کارِ خاص و عام بود

راستگویم دینِ حقِ اقدسِ اسلام بود

تا که آن سرور بعالم داشت اثبات وجود　　بر رخ امت در هر گونه خوبی را گشود

بعد از آن کز ما بروح پر فتوحش صد درود　　چون نظام مسلمین را ماشیناس نمود

رحمت حق بر روان پاک شان کز سعی شان

شیخ احمد گشت عالمگیر در اندک زمان

صاحبان صدق و عدل و حلم و علم و احتشام　　اهل عزم و همت و ارشاد و جد و جهد تام

در فتوت در شجاعت در وفا هر یک تمام　　در طریق حق همه چون برق خاطف تیز گام

بهره اندوز از فیض خاص دیدار رسول

جان فدای شان که بودندی فداکار رسول

مقتدایانی که در دنبال ایشان اقتدا　　شاهراه عالی فوز و فلاح است و هدی

جان نثاران پیمبر خاصگان کبریا　　ناصران دین و اهل دین حق را پیشوا

در ریاضت در سیاست در دیانت بی عدیل

صاحب الهام صاف و مظهر خلق جمیل

رهروان و رهنمایان صراط المستقیم بار بار از حق بشارت یافت جنات النعیم

پاک فطرت صاف طینت جمله جواد و کریم با امانت با ذکاوت صاحب قلب سلیم

داشتند از بس ثبات و عزم و تمکین و وقار

بود رعب و هیبت و صولت از آنها آشکار

بعد آنها نیز تا بودی خلافت را دوام کار ما را بود رنگ و رونق و نسق و نظام

رشک میبردند بر ما مردم عالم تمام بی تکلف بود ما را گردش گردون بکام

تا خلافت منقرض شد ارتقای ما نماند

هم بباغ دهر چون شبنم بقای ما نماند

در هوای سروران دین و مردان رشید کار فهمان بزرگ و جان نثاران فقید

صاحبان همت مستحسن و عزم شدید چون علی خباب بو عبیدهٔ و سعدهٔ و چون ابن الولید

لاله سان با داغ دل ماندیم در این نوبهار

هر یکی کوکو زنان چون قمری زار و نزار

[illegible]

[illegible]

یاد کن از دورهٔ عباسیان در آسیا | یاد کن از دورهٔ امیه در اسپانیا

یادی از هارون و از مامون چشم پرنما | یک زمان بر یاد المنصور هم لب برگشا

زانکه در ایام ایشان شان و شوکت داشتیم

در ترقی و تمدن سهم و شرکت داشتیم

آن معظم فاتحان دین پرست نامور | چون به تسخیر جهان بستند از همت کمر

عزمشان را دائم استقبال بنمودی ظفر | آه تا از چشم ما رفتند چون نور نظر

رفتن آن نامداران نام ما زد بر زمین

دور از ایشان آبروی ما عرق شد بر جبین

---

(۱) خلفای عباسی [illegible]

روم و یونان یافتند از فروغ اسلامیان | علم و فن و عدل و انصاف و مروت بیگمان

تا که (بورکهارت)[1] از انصاف هم کرده بیان | در سیاحت نامهٔ خود اینچنین ای نکته دان

از مسلمانان اروپا صاحب اخلاق شد

خلق نیکو منبسط زینقوم در آفاق شد

گر به تعلیمات قرآنی بدقت بنگری | با تفکر سرسری خوانی و سطحی نگذری

حق ذوالارحام را یک یک در و علم آوری | در رموز عدل و انصافش یقین پی میبری

بعد از آن در صدق او دانم که با چندین زبان

میکنی تصدیق چون (گوستاو لوبون)[2] بیگمان

---

(۱) (بورکهارت) BURCKHARDT [illegible]

(۲) (گوستاو لوبون) DR. GUSTAVE LE BON [illegible] فرانسوی است که از عظمت و کمال قرآن عظیم الشان مکرراً نوشته این دانشمند بزرگ و نویسندهٔ محقق بواسطهٔ طب اجتماعیات طبیعیات در میان خواص و عوام مملکتی معروف است در سال ۱۸۴۱ در شهر نوژان لوروترو NOGENT ROTROU حاکم نشین ایالت اور الوار EUDE LOIR در فرانسه تولد یافته و در ۱۹۳۱ در پاریس وفات کرده =

امر جمیع مسلمین برا خوت، و بر اتحاد — حکم تاکید ایلدکده اعتدال و اقتصاد

همچنین بر هر بیک آیتلرگنی دقت زیاد — گرنجوانئ ورسی برمز آنلری خوش نهاد

چون (لیون روش) وچو (گیبن) و (دیتل) وچون (داروین)

یا بزرگ (کارلایل) میسکنی تصدیق این

ح ۱ (لیون روش) بیلکی فرانسوی و عالم مشهوردر ، قرآن کریم کتابنده ... بحث ایتمش ...

ح ۲ (گیبن) مورخ انگلیسی و مؤلف ، مصنف کتاب تاریخ انقراض امپراطوریهٔ روما ... AANRD GIBBON

ح ۳ (دیتل) علمای مشهوره دن ...

ح ۴ (داروین) عالم طبیعی ... ۱۸۰۹ ... ORIS DARVIN

ح ۵ (کارلایل) فیلسوف ... THOMAS CARLYLE ... تاریخ فرانسز انقلابی ...

آنچه در یونان و روم از فلسفه شد و شتاب | مسلمین بر سو رسانیدند همچون آفتاب
کاندرین ره شد برون تصنیف ایشان از حساب | یافت گیتی از کمال همت شان آب و تاب

چون امام دین (غزالی) و دگر چون (بو العلا)

(بو علی) و (ابن رشد) و غیره اهل علم ما

(حضرت امام) [illegible] علمی نیست که در فضایل [illegible] دینی [illegible]
(حضرت شیخ) ابو علی [illegible] ابن سینا [illegible]
(حضرت) ابو العلاء احمد بن عبدالله بن سلیمان [illegible]
[illegible] اندلسی [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible] محمد بن [illegible]
(حضرت امام رازی) [illegible]

و سوانح حالی او بجهانیان هویدا در سال ۳۷۰ هجری قمری تولد یافته و در سال ۴۲۸ هـ عالم فانی را وداع کرده باینکه بشغل وزارت و خدمت طبابت و متصدی دیگر امورشان علیه داشت تصانیفش در همه علوم زیاد و بتمام السنهٔ دنیا ترجمه شده و در اروپا هستند و حافظ قرآن عظیم الشأن نیز بوده

حضرت ابن رشد اندلسی در فلسفه کتابها نوشته که در اروپا تصانیف او تأثیرات نمایان بخشیده و او را شارح کلمات ارسطو میدانند در سال ۱۱۲۶ میلادی در قرطبه تولد یافته و در سال ۱۱۹۸ میلادی عالم فانی را وداع گفته در طب تألیفات زیادی دارد و شهرتش بیشتر در فلسفه و بیان مطالب ارسطو بوده کتب حضرت ابن سینا را شرح کرده و تعلیقات بسیار دارد

بوده اند ایشان همه از علم و حکمت باخبر | دیده اند آثار یونان را بامعان نظر

گرچه این معنی به (باکن)¹ شد بعالم مشتهر | لیک بینی سوی تصنیفات (هومبلد)² اگر

میکند تائید کاین بوده است کار مسلمین

وز همین زحمات شان شد بهره ور روی زمین

نور چشم من بشهر قاهره افگن نظر | بر اساس علم یعنی جامع ازهر نگر

پس بیا در سید³ افغان کن آنجا دیده تر | بر در و گرد دار العلومش نیز کن سیر و گذر

پس ببغداد و دگر جاها ببین با قرطبه

تا که دریابی ز علم آباد حد و مرتبه

---

¹ (باکن) BACON از ادبا و دانشمندان معروف انگلیس است دارای تألیفات زیاد بوده در فلسفه [illegible] فاضل [illegible] ۱۸۰۵ [illegible]

² (هومبلد) HUMBOLDT از محققین و دانشمندان نامدار آلمان است

³ (جامع ازهر) قاهره از جامع‌های مشهور عالم اسلام که [illegible] در آنجا [illegible] از مجاهدات [illegible]

در و بس و ترتیب علوم آن از مجاهدات جناب سید جمال الدین افغانی که عالم و فاضل علامه و از مشاهیر و نامداران علمای اسلامی است

این نور چشم معظم جناب سید صفدر از قریه اسعدآباد کنر نواحی کابل است به ۱۲۵۴ هجری ۱۸۳۹ میلادی تولد یافته سلسله نسب وی به سید علی ترمذی محدث مشهور و از آن بواسطه بحضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه میرسد . سوانح آن خیلی منتشر و چون آفتاب به همه عالمیان ظاهر و باهر است = در طلیطله و قرطبه و بغداد مدارس کثیره وجود داشتند =

آنچه در عالم پدیدارست از شعر و ادب   عالمی داند که اینها کرده نشأت از عرب

اندلس پروانس اهل یوروپ و روم و حلب   کرده اند آن را ز ما تحصیل و تعلیم و طلب

(دیاردو) و (هوئه) در این ادعا انباز ماست

راستی حسن کلام از جمله اعجاز ماست

در ریاضی کس بما اندر جهان همتا نبود   علم هیئت را بجز ما کس خبر ابلا نبود

واقف جغرافیا خود هیچکس چون ما نبود   شیمی و فزیک را کس غیر ما دانا نبود

(ابن موسی) و (الغ بیگ) و (سلیمان) داشتیم

(الحسن) (ادریسی) و هم (ابن حیان) داشتیم

---

۱ (مسیو ویاردو) M. VIARDOT [illegible]

HUET [illegible]

۲ [illegible]

۳ (محمد بن موسی) [illegible]

۴ (الغ بیگ) [illegible]

۵ (سلیمان) [illegible]

که در قرن ۹ میلادی چین مسافرت کرده و دریا از خلیج فارس و دریای هند عبور کرده و سفرنامه در سال ۸۵۱ میلادی [illegible]

۶ (الحسن) [illegible]

۷ (ادریسی) [illegible]

بوده تاریخ ما را ابن خلدون[1] شهیر — ابو الفدا[2] و ابو الفرج[3] و مسعودی[4] و ابن جریر[5]

نزد ما بوده همانند نویری[6] بی نظیر — این سخن تنها نگویم من ای یار خبیر

مسیو کاترمر[7] ایشان کنند تصدیق هم

بلکه بر هر فرد شان کرده بسی تحسین هم

---

1 (ابن خلدون) [illegible] ۷۳۲ [illegible] ۸۰۸ [illegible] وفات نموده

2 (ابو الفدا) پادشاه حماه که در ۷۳۲ وفات نموده [illegible] در تاریخ و جغرافیا هم مشهور بوده

3 (ابو الفرج) در سال ۱۲۸۶ میلادی وفات یافته [illegible]

4 (مسعودی) از مورخین [illegible] ابو الحسن [illegible] مسعودی هم [illegible] در تاریخ [illegible] نموده

5 (ابو جعفر) محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ مشهور و معتمد طبری است که در دوازده جلد نگارش یافته.

6 (نویری) در مصر وفات کرده ابو العباس احمد بن عبد الوهاب بن احمد شهاب الدین النویری التیمی الکندی الشافعی از مورخین مشهور مصر و دائره المعارفی در علم تاریخ تصنیف کرده و دقت در قلم و خط هم [illegible] بوده هشت نسخه صحیح بخاری شریف بخط خود استنساخ نموده در علم هیئت و جغرافیا و گیاه شناسی وغیره علوم تصنیفات با اهمیتی دارد.

7 (مسیو کاترمر) M. QUDTREMERE

اروپای

در طبابت ما ید طولی بدنیا داشتیم | زانکه (رازی)[۱] و (علی)[۲] و (ابن سینا)[۳] داشتیم
بهر مجروحین معالج (ابن زهر)[۴] ما داشتیم | (ابو القاسم)[۵] و (ابن البیطار)[۶] ما مهیا داشتیم

اندرین فن بود ما را نامداران بسی
واندرین مطلوب ما هستند قایل هر کسی

(محمد بن زکریای رازی)[۱] یکی از اطبای مشهور ایران است در سال ۸۵۰ میلادی متولد و در ۹۳۲ وفات یافته در علوم مختلفه از جمله فلسفه [illegible] تألیفاتی دارد [illegible] کتب زیاد تصنیف نموده [illegible] تصنیفاتش در طب [illegible] ترجمه شده و چندین بار [illegible]

(علی بن عباس)[۲] در اواخر قرن دهم میلادی [illegible] کتاب ملکی [illegible] و تا قبل از انتشار قانون شیخ الرئیس مستند شمرده میشد.

(ابن سینا)[۳] حضرت شیخ الرئیس بو علی بلخی است که در صفحه ۹ تذکار شده.

(ابن زهر)[۴] ابو مروان عبدالملک بن زهر و یکی از اطبای مشهور اندلس میباشد که در قرن دوازده میلادی در اشبیلیه میزیست در معالجات اصلاحات کافی نمود و ازین راه [illegible] میباشد و [illegible] مشهور او در طب [illegible] که بزبان لاتینی طبع و نشر شده.

(شیخ ابو القاسم)[۵] (ابن عباس الاندلسی) [illegible] در معالجات ید طولی داشته [illegible]

(بارتلمی سنت هیلر) مینویسد اینچنین — کز کتاب و اصل علم و فضل این دین مبین

اخذ اخلاق و ادب کردند یکسر اوروپین — وانهمه هستند از اسلام ممنون رهین

در عمارت هم نموده یوروپین تقلیدها

میکند (دوولور) در تالیفیه هم تأییدها

آن حقوقی را که بر نسوان نموده عطا — کرده تعیین و اجازت داده شرع مصطفی

از حق زنهای غربی زاید است از انتها — اعتراض کثرت ازواج کرداری بما

تا شود روشن که حکمتهاست در حکم خدا

یکنظر افکن تصنیفات (مسیو لوپلای)

---

(۱) (بارتلمی سنت هیلر) M. BARTHE EMY SAINT HILAIRE [illegible]

(۲) (مسیو دوولور) [illegible]

(۳) (مسیو باتسیه) BATISSIER [illegible]

(۴) (مسیو لوپلای) M. LE PLAY [illegible]

که اجازهٔ تعدد ازواج برای مسلمین [illegible] منافع کلیه [illegible] ثابت [illegible] از علم [illegible]

شد حصول علم فرض بر دو زن در دین ما — میشد از سرکردگان علم و ادب تلقین ما

گر نگاهی افکنی بر دورهٔ پیشین ما — بود تعلیم زنان هم شیوه و آئین ما

ما زمانها بسی ز علم و عرفان در گذشتیم

اندران دوران در روی عالم نامداران داشتیم

ولاده هم در قرطبه در علم خود همتا نداشت — عایشه هم هیچ مانند و نظیر آنجا نداشت

هم صفیه هم به شاعری مانند چون آنها نداشت — هیچکس چون فاطمه علم و خط زیبا نداشت

بود در اشبیلیه از دختران مریم پدید

بود ما را زوجهٔ الحاکم لذ نجم الشعرا

(ولاده) WALDAT [illegible]

هم از تاسیس وامانده =

(دیشتاقه مریم) در اشبیلیه مقام شهرت ادبی را حایز، یکی از معلمات عصر خود بوده =

(رضیه) نام ملقبه به نجم الشعرا که خلیفه عبدالرحمن وی را آزاد کرده به پسرش الحاکم تبریک نموده بود این زن در شعر و سخن و قصص و حکایات مشهور آفاق بوده =

امپراطوری ما چون منقرض شد از جهان   گردوا رو لطمه‌ها در ارتقای ما زمان

رفته رفته کاسته شد از تمتعات زنان   ورنه حق هر یکی اسلامیت کرده عیان

(بارتلمی سنت هلر) با مسیو کوسن دوپر

شاهد قول آنها ما را اندرین بحث و نظر

گفتگوی عیسی را با خصم خیر البشر   خوانده گر در کتاب و نیستی زان بیخبر

میتوانی یافت قدر جنس نسوان ای پسر   پیش ما اسلامیان نزد او یان دگر

دختران را زنده میکردند پیش از ما بگور

دور ما الحمدلله دور کرد این جبر و زور

BARTHELEMY SAINT HILAIRE [illegible] M. CAUSSIN DE PERCEVAL [illegible]

[illegible] چنین نعمت عظمی که با نسوان عطا شده محروم میباشی. اگر بعضی تمدن اسلام توجه خود را معطوف نمائیم
تأثیر اسلام نسبت زنان شرق معلوم می‌شود مسیو کوسن دوپرسوال نیز این حکایه را مینمایند
و تأیید مینماید =

بسکه در علم و فن کار مسلمان بوده است　　همچو مسجد مدرسه هم بس فراوان بوده است

گرچه بنیامین تودل[1] از اهل یهود بوده است　　میکند تصدیق آن از بس نمایان بوده است

گفت تنها بوده در اسکندریه بیشتر

مدرسه از بیست هم من دیده ام با چشم سر

یکنفر گر افکنی در شهر صنعای یمن　　از مساجد و ز عمارتهای او گوی سخن

میشود در پیش چشمت سر بسر پرتو فگن　　شاهکارهای اهل صنعت و ارباب فن

(هالوی) وقتیکه آنجا را سیاحت کرده است

بر مسلمانان بسی تصدیق صنعت کرده است

---

[1] (بنیامین تودل) BENIAMIN DE TUDELE [illegible]

(موسیو هالوی M. HALEVY) سیاحیست که در عربستان سیاحت کرده و در تعریف شهر صنعا که پایتخت یمن بود مینویسد: — درین شهر مساجد عالیه موجود اند که طرز ساخت آنها بهترین شاهکارهای صنعت اسلام را به یاد ما می آورد =

قصر الحمرا اگر غرناطه را نامی نمود — اندلس را نیز اگر در شوکت و شانش فزود

گر زبان در وصف او (ویکتور هوگو) بر گشود — یک نمونه از صناعتکاری اسلام بود

جای دارد بهر الحمرا که خون گریان کنیم

بر غرور جیش از کف اسلامیان فغان کنیم

مسجد عمر که در عهد رشاد و دین عمر — یافت در بیت المقدس اتمام و زیب و فر

وان مساجد کز اساس عمرو عاص نامور — دیدم اندر قیروان و مصر ای هنگو سیر

در جهان از فن تعمیر است آثار یادگار

هست بنیاد تمدن را بنای استوار

او (ویکتور هوگو) VICTOR HUGO

مسجد عمر (ایلیا) در بیت المقدس بزمان خلافت حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه

تعمیر شده مساجد حضرت عمرو عاص رضی الله تعالی عنه در مصر و قیروان شهرت

تامی دارد خصوصا مسجد عمر که ...

شبیه بر بزرگ مسجدهای در اصفهان | در سمرقند آن بنای قبر شاه گورگان
مسجد و مسلی و قصر حضرت شاه جهان | شد آیه آگره و هند بر همه هندوستان

برتر قیات عمرانات ما بی قال و قیل
پیش چشم منکران ما بود یکسر دلیل

از عمارتهای فرنگیها و اشبیلیه گوی | سوی آنها رو و خود هم پس بگردان چشم و رو
قصر منیره او را نگر با قصر قوبه جستجوی | تا بری بر فن تعمیرات ما یکذره بوی

کاینهمه از یادگار فن عمرانات ماست
غیر اینها هم بسی آثار ما در هر کجاست

(١) [illegible]

(٢) پسیو مارله MARMAL مینویسد که خیلی شبیه بعمارت الحمرا است گلدسته منارهای مساجد فرنگیها [illegible] تا که سنگ ساخته شده بهم شبیه اند ـ و در اشبیلیه گلدسته معروف ژیرالدا و در شهر طلیطله [illegible] بنظر می آید که آثار مسلمین بوده اند ـ قصر قصیر و قصر قوبه هر دو نزدیک شهر پالرم واقع و در [illegible] [illegible]

اختراع آلهٔ و فنون جنگ از ما شده ① گله و باروت و هم توپ و تفنگ از ما شده

ساختمان کاغذ و هر نوع رنگ از ما شده ② صاف میگوییم که هر صنعت قشنگ از ما شده

(مسیو رنو) و (کاسیری) کنند اثبات آن

از ره انصاف و حق بینی با اسلامیان

سوی قصر عبد رحمن کن نگاه و خود ببین ③ سقف [illegible] [illegible] [illegible]

هم بکالیم ابداع [illegible] نظر ای پاک دین تا بدانی صنعت مستظرفات مسلمین

(مسیو لاووا) چو (مقریزی) و هم (دولامارتین)

میکند تصدیق ما را از همه در برتری

RENAN

FAYE

GASIRI

ANDRES

VIARDET

[illegible]

یکی از سرداران اسلام [illegible]

M. LAVOIX

(تقی الدین مقریزی) از مشاهیر مورخین اسلام است [illegible]

[illegible]

M. DE [illegible]

در تمدن مشرق و مغرب گرفت از ما نهاد — هر فن و صنعت نما هر کتب یا بنا

علم یونان نیز از ما بر بها افتاد — یا بخوان تاریخ و یا سیاح شو ای در[illegible]

تا تمام گفته‌های من ترا باور شود

بلکه معلوماتت از من نیز افزون‌تر شود

در خصوص (سن توماس) و (آلبرت) نام‌آور — آنکه ممتاز از همه پاپ بهر علم و هنر

هم (راجر باکن) که در غرب است نامش مشتهر — بابت (ریمند لول) از هر سو می‌یابی خبر

می‌نویسد (موسیو رنان) مضمون جلی

کاین همه آموختند از (ابن رشد) و (بوعلی)

[illegible] SAINT THOMAS — ALBERT LE GRAND — RAYMOND

(ریمنه لول) RAYMOND LULLE همه علما و فضلا و مورخین [illegible]

(راجر باکن) ROGER BACON

(موسیو رنان) M. RENAN در سنه ۱۸۲۳ [illegible] وفاتش ۱۸۹۲ میلادی است

در شرح حالات ابن رشد و فلسفهٔ او کتابی نوشته که خیلی مشهور است [illegible]

ابن رشد و ابن سینا همان دو حکیم [illegible] اند که در صفحات قبل از ایشان تذکار شده

در تجارت هم نهایت تیز بُد اقدام ما — هیچ مینبود سکهٔ مغربی بر نام ما

دیگران خود خیمه میزدند بر ایام ما — آسمان میگشت یکسر بر مراد و کام ما

بود از بیع و شرای ما بازار جهان

رونق و جریان و گرمی تجارت دوستا

در زمین و ترکیه و هم هند ای ما — بیگمان سیر تکامل از نشاط پای ما

منتسب بودند آخر منزل و ماوای ما — کس ندارد این زمان همسر تا پیدا ما

بلکه اکنون میکند هر سفلتی تحقیر ما

این مصیبت بر سر ما آمد از تقصیر ما

داشتیم آندم که حرمت همت غیور را — داشتیم آندم که فکر کار رونق و لشکار

بود ما را از وجوه ملت وقار و اعتبار — هر کسی میکرد با هم عهدی ما اتحاد

تا که گرد ذلت از غفلت بروی ما نشست

هیچ قومی در شناسائی ما طرفی نبست

تا که میکردیم کار و کوشش و صرف دماغ — تا نمی جستیم از سعی و عمل کنج فراغ

تا که میکردیم از همت رهِ مقصد سراغ — صحنِ گیتی روشن از ما بود چون شب از چراغ

بر بهار ارتقا و رفعتِ ما روزگار

داشت مانندِ چمن بر سرو و شمشاد افتخار

از کمالِ کوششِ مردانه و عزمِ متین — از وفورِ غیرتِ اسلامی و فکرِ رزین

مُصلحِ نوعِ بشر بودیم در روی زمین — صوتِ سازِ دهر بود آهنگِ ما را آفرین

همتِ ما چون سحر روزی جهان تسخیر بود

شهرتِ ما نیز چون خورشید عالمگیر بود

مظهرِ سفاکی و اثباتِ بیدادِ عجیب — شاهدِ اوضاعِ جور و ظلم با وحشت قریب

بیگمان در دیدهٔ آفاق باشد ای حبیب — هشت جنگِ پور پین مشهور با جنگِ صلیب

زانکه ننگ و شرم می آید که آرد در بیان

اهلِ تاریخ اروپا را از آن اعمالِ شان

[illegible] PIERRE ERMITE [illegible] URBAIN [illegible]

شاهد اخلاق نیک و خوبئ تدبیر ما | مثبت قلب پر اشفاق کرم تخمیر ما

نتج اوضاع مرغوب جهان تسخیر ما | مظهر اطوار حلم و رحم عالمگیر ما

هست در بیت المقدس فتح و استیلای ما

در فلسطین نصرت ما نیز بر اهدای ما

مانده در هر مملکت از ما اثرهای نکو | مانده در هر قوم از ما علم و فن بی گفتگو

مانده در هر گلشن از ما چون بهار رنگ و بو | مانده در هر صفحهٔ تاریخ از ما آبرو

سطح گیتی زیب و زینت یافته از کار ما

موزه های دهر پر رونق شد از آثار ما

(موسیو شه دوال) گوید آشکار و عیان — آنکه کسب و اهمیت و شهرت داد اهل جهان

کان خدایانی که بود از سنگ و چوب از بهر ما — دور گردید از کمال دین اسلام از میان

بلکه آدم خوری و قتل بانی نوع بشر

یک قلم نابود شد زین دین پاک معتبر

یاد آن فرصت که ما را بود با هم اتفاق — مجتنب بودیم یکسر از خیالات و نفاق

دور بودیم از طریق کینه و بغض و شقاق — از سعادت ما بجنبت با فرشتی همعنان

یاد ایامی که هر جا شد لوای ما بلند

بوده اند گردن اعدای ما هر سو کمند

نی همین شام و عراق و مصر از ما بوده است — یا حجاز و یثرب و بغداد و بطحا بوده است

یا عرب یا فارس یا اتراک تنها بوده است — یا که هند و روم و افغان و بخارا بوده است

بلکه هم افریقه و یوروپ و جمیع آسیا

بوده اند اسلاف ما خود حاکم و فرمانروا

یادی از سرکردگان و قائدین نامدار | یادی از میران لشکر قائدین کامگار
یادی از افسران دوره بعثت استوار | یادی از شیران میدان نبرد و کارزار

یادی از مردان سرباز و بزرگ و جان فدا
یعنی اصحاب رشید حضرت خیر الوری

یاد ایامی که ما کشورگشایان داشتیم | در همه روی زمین فرمانروایان داشتیم
ما ملایق نیز گام و نیک رایانی داشتیم | در طریق ملک گیری رهنمایان داشتیم

ما همی کندیم چون فرهاد کوه مشکلات
بی تکلف آن زمان با تیشه عزم و ثبات

با هزار افسوس و حسرت که بگشائیم لب | بر زبان آریم با تعظیم و تکریم و ادب
از سلاطین مجاهد چون شه فاتح لقب | در سلیمان و صلاح الدین ایوبی نسب

وز دگر شاهان که هم در عهد شان بودیم شاد
روز غم آریم از ایشان با دعای خیر یاد

سلطان صلاح الدین ایوبی

فاتح [illegible] سلیمان قانونی

یاد

یاد ایامی که ما را طالعِ مسعود بود — یاد ایامی که فوجِ ما ظفر اندود بود

یاد ایامی که ما را دمبدم بهبود بود — یاد ایامی که زیبِ تختِ ما محمود بود

گر کنون غزنی بدستِ ماست اجلالش کجاست

فاتحان و کارپردازانِ فعالش کجاست

سلطان محمود غزنوی

چون بافسونِ اجانب اتفاقِ ما نماند — اتحاد و اخوت از ما یکقلم دامن فشاند

کاهلی و تن پرستی سوی خود ما را کشاند — ریشهٔ خود را باعیاشی و غفلت دواند

روحِ فعالیت و جراری و سنجش بکار

گرد همچون قوهٔ عزم و ثبات از ما فرار

دشمنانِ ما بر افگندند بینِ ما خلل — با هزار افسون و مکر و حیله و ریو و دغل

تا بسانِ مهرهٔ شطرنج آمد در عمل — در میانِ ما تمامی شیوهٔ جنگ و جدل

بی نشان گشتیم از رو از نظر همچون نگه

گم شدیم اندر محاقِ نامرادی همچو مه

میگذشتاندیم تا اوقات با سعی و عمل
مشکلاتِ خود بر همتها همی کردیم حل

داشت شهرت نام ما در روی جای ملل
در علوم و در فنون محتاجِ ما بوده ملل

تا بکارِ کاهلی و تنبلی پرداختیم
همچو دیوارِ بپا نشسته خود را باختیم

تا ز همگیر اینچنین با ذلت گشته‌ایم
تا که دور از نهضاتِ عزم و همت گشته‌ایم

تا جدا از ساکنانِ ملکِ غیرت گشته‌ایم
تا اسیرِ چنگِ دنیای عیش و عشرت گشته‌ایم

جانبِ اغیارِ ما کرد ارتقای ما سفر
غیرِ حسرت خوردن اکنون نیست کارِ ما دگر

تا تزلزل در بنای اتفاقِ ما فتاد
تا نفاقِ خانه ویران کن سوی ما پا نهاد

تا گسستیم از طریقِ اخوت و مهر و داد
تا که بگرفتیم راهِ کینه و بغض و عناد

ذره‌ای در بزمِ گیتی های و هوی ما نماند
آه غیر از اشکِ یأس آبی بروی ما نماند

در زمان ما مفاد از ما طبیعت گرفت
رتبه الکتریسیته زما درس فن و عمل گرفت

شاگرد نیز ازما مصر ما زینت گرفت
فر علم و ادب قوم دگر صنعت گرفت

آن ترقیات خود را آه از کف داده ایم

دستگیری ای خدا کز دست و پا افتاده ایم

آه ای اسلام روح غیرت علم و هنر
ای کنون از ذلت غفلت شده خاک بسر

تا که گردی باز در راه ترقی پی سپر
صورت ریگ بیابان شو قدم پا تا بسر

از ضعیفی نیست پروا عزم اگر دارد ثبات

میکند باریکی شمشیر قطع مشکلات

ای جوانان مسلمانی سعی همت کنید
ای شریعت دوستان دین کار در غیرت کنید

از ره اخلاص با هم الفت و اخوت کنید
ترک عیش و تنبلی و سستی و غفلت کنید

نیست در آفاق تعداد شما کم از کسی

بلکه از سه صد کرور افزونتر اکنون بسی

باز اگر چون دور اول همت محکم کنید — عزم جزم و اتحاد و نیت مبرم کنید

جملگی اسلامیان یکبارهٔ با هم کنید — استقامت را بعزم راسخ خود ضم کنید

بر مراد دل رسید ای دوستان سبب گفتگو

همت مردانه آب رفته باز آرد بجو

ای محبانِ ملی اسلامیت شرعِ مصطفی — حامیانِ جامعه ای حاویِ دینِ هدی

ای سروسرکردگان وی اهلِ عرفان و ذکا — ای مصابیح الظلم وی وارثانِ انبیا

مثلِ (پیر ارمیت) و همچون (پاپهای) عیسوی

قوم خود را بیاموزید طرز رهروی

---

۱ — P. IERRE ERMITE [illegible]

[illegible]

بر رهنمایان بزرگ اسلام نسبت شود فقط ابر حسند تا صفا درج تا کدر ... تا کشیده شد

[illegible]

ز آتش غیرت برانگیزید خاص و عام را — در ستیز آرید اینک سر بسر اقوام را

باز در کار آورید آن غیرت اسلام را — گرم گردانید خون سرد ننگ و نام را

کر کنید از ناله‌ی هیهات گوش آسمان

برکشید از برق آه حیف خود دود از جهان

چشم انجم را کنید از دود حسرت اشک‌ریز — قلب عالم داغ سازید از فغان شعله‌خیز

در طریق ملی مقصد گام بردارید تیز — تا کسی از دام این تدبیر نتواند گریز

متحد با جمله اسلامیان یکسر شوید

مجتمع چون دانه‌های سبحه در تار شوید

چون بحسب خاطر ما اتحادی دست داد — وان مطلوب از سعی شما در کف فتاد

باز قصر اخوت ما رو به آبادی نهاد — آن زمان با همدگر بودیم پر مهر و وداد

چون تمامی عالم اسلام همدستان شدیم

وز عنایات خدائی یکدل و یکجان شدیم

پس دراندم حسبنا الله گفته ای دانشوران | باید آیاتی فراز اقتضای این زمان
امر و تبلیغ وفاق آخر دهید از بهر شان | تا بصد جوش و خروش و شوق خلقی کف زنان

از برای شاهد مقصود سربازی کنند
همچو دور اولین کسب سرافرازی کنند

یا رسول هاشمی یا شاه او ادنی مقام | غفلت از ما کرد دیگر محو عز و احتشام
از سیه روزی ندارد صبح ما فرقی ز شام | شد سیه پوش از غم ما کعبة الله الحرام

بیش ازین ذلت چه باشد ای شه والا تبار
کز فغان و ناله ما میکند تاثیر عار

حامیان دین و سربازان و شاهان شهیر | جوهر شمشیر نصرت فاتحان ملک گیر
روح همت پیکر غیرت مسیان دلیر | در عدالت در شهامت در دیانت بی نظیر

تا شده از بزم ما مانند جان از تن برون
گشت جام عیش ما چون کاسه سرنگون

یا رسول حق بما گم گشتگان رهبر فرست
حضرت صدیق رض یا آن حضرت عمر رض فرست

حضرت عثمان رض یا آن فاتح خیبر فرست
یا ز یاران شریفت یک کس دیگر فرست

یا برای حضرت مهدی بده امر ظهور
یا به نوع دیگری کن چاره ما را ضرور

دستگیری کن که دست ما ز کار افتاده است
اقتدار ما ز اوج اعتبار افتاده است

در پی بربادی ما روزگار افتاده است
نام ما از جمع قوم ما مدار افتاده است

یا رسول الله احسانی که خواری میکشیم
از تمام خلق عالم شرمساری میکشیم

ای دریغا ساخت ما را تنبلی خوار و خجل
ایدریغا ساخت ما را خواب غفلت منفعل

ای دریغا ساخت ما را سستی ما پا بگل
ایدریغا ساخت ما را تن پرستی مضمحل

ای دریغا عمر دهر بهر ما روز گشت سلخ
ای دریغا شربت قند بهر ما روز گشت تلخ

یا رسول الله انظاری که اسلام ابتر است / گردن ما چون صراحی پیش عالم بی سر است

غیر ذات اقدست ما را نه یار و یاور است / دشمن اسلام بکسیر مالک بحر و بر است

دستگیری کن که غرق بحر وحشت گشته ایم

سر دچار وادی ادبار و ذلت گشته ایم

یا رسول الله اگر بر ما گذاری کار ما / خیر و اصلاحی ز ما ناید بکار و بار ما

التفاتی گر نفرمائی بحال زار ما / کس نه بیند بعد چندی در جهان آثار ما

زانکه ما را تیت و پاشان کرده افواج نفاق

غیر امکان است ما را باز با هم اتفاق

پیشه کردیم اهل یک کشور بجز اختلاف / همچنان یکقوم با قوم دگر فکر مصاف

پیش ما چیزی نماند از مهر و الفت غیر لاف / بر سر هم خنجر کین را کشیدیم از غلاف

تا باین تقصیر حسن اتحاد ما نماند

اخوت دینی و اسلامی نژاد ما نماند

باچنین

با چنین وضع نفاق ما که شد بی‌بسته‌ها   دشمنان شوکت ما را تهم گشته‌ندی جدا
تا که آخر شیعه و سنی و وهابی . بما   نام مانند و زهم گردند هر یک را جدا

یا رسول الله مددی که بر هم گشته ایم
زین سیاستهای اعداء دشمن هم گشته ایم

لحظه بر دار سایه ات سید خیر البشر   اختلاف شیعه و سنی و وهابی مگو
و نظر را تا کند بر فرقه مرف نظر   از تعصب بیدوی کین بغض یکدیگر

فرق قومی را اسم از ما بین ایشان دور کن
جمله را با عهد اخوت یکدل و مسرور کن

یا کرم کن تا شود گفتار من صاحب اثر   در رگ خواب مسلمانان خورد چون نیشتر
تا که بر دارند باسر یاد من از خواب سر   چون برادرها همه پیوسته در یکدیگر

باز با اجلال و عظمت رهنمون ما شوند
سربلندی بخش حال سرنگون ما شوند

آن ممالک که گرفت تسخیر ما بیرون شده / وان همه مجد و جلال ما که دیگرگون شده

آن همه احساس خون گرمی که محو اکنون شده / آن جلال و عز و شان ما که هیچ اندر شده

اتفاق و همت شان پس دهد در چنگ ما

غیرت ایشان بجا آرد دوباره ننگ ما

این زمان هم ای مسلمانان شما را فرصت است / موقع سعی و زمان یکدلی و همت است

دوره ابراز سعی و وقت غیرت است / نوبت کوشیدن و مردانگی و جرأت است

مغتنم دانید از بهر حق این هنگام را

دور سازید از خود این احوال دشمن کام را

کار بندید اتفاق و وحدت افکار را / پیروی باید کنید اسلاف نیک آثار را

در دماغ خویش جا بخشید فکر کار را / سهل سازید از کمال عزم هر دشوار را

همت ار راسخ بود هر دم مراد حاصل است

پیش اهل عزم ناکامی حدیث باطل است

آخر ای فرزند اسلام ای جوان هوشمند	از توی غافل نبرد چون بازو و افکار بند

تنبلی را هان مکن این پس خدا را مپسند	همت مردانه را در زندگانی کار بند

لیس للانسان الا ما سعی را شو مطیع

سعی ما را میرساند در مقامات رفیع

صرف همت گر شود ای دوستان تدبیر را	گر بگیرد راه یک مقصد جوان و پیر را

باز اگر طوفان نماید جهد عالمگیر ما	میشود باز دگر روی زمین تسخیر ما

اهل همت را بلی چون سایه اقبال از قفاست

تابش خور صاحبان عزم را ظل هماست

آسمان از ثابت و سیار چون زد واگذار	بیستون بالای قصر دهر مانده پایدار

پس تو هم از همت عالی بروی روزگار	عزم خود ثابت نما و فکر خود سیار دار

تا برنگ آسمان بی اتکا ردیگری

بر مراد دل در این عالم برافرازی سری

آخر ای همت بیا بیدار کن یاران ز خواب — مختلط با طبع ما شو چون تری همراه آب

سازشی با ما نما چون نغمه با چنگ و رباب — آرزومند توایم از ما خدا را رو متاب

تا که ممنون تو باشیم ای امیدِ مرد و زن

چون ز بارانِ بهاری جمله اجزای چمن

ای مسلمانان خدا را جملگی یکتن شوید — جمع با یارانِ خود چون دانه در خرمن شوید

مختلط چون شیر و شکر بر برادر من شوید — شیخ و شاب از وحدت افکار خصم افکن شوید

در طریق کامیابی رهسپر از همت کنید

جاده این منزلِ مقصود از غیرت کنید

ای که فهمیدی سراسر علت نفع و ضرر — درک کردی باعث پیش آمد هر خیر و شر

کورکورانه نباید پا نهادن ای پسر — گوش کن قولِ ظلیل ای دوست چون پند پدر

بعد از این منشین براه تنبلی چون نقشِ پا

بگذر از این ره چو گردِ کاروانی و صبا

کامیابی

کامیابی را برای ما کن ای همت دو چار
جانبِ ما دوستکامی را تو ای غیرت بیار

تا که طبعِ ما شود هم شادمانِ روزگار
چون گل از بادِ صبا و همچو گلشن از بهار

بود ای اقبال با ما هم زمانی آشنا
هان مکن از آشنایان اینقدر ترکِ وفا

آخر ای اقبال ای باغ و بهار آرزو
ای فروغ دیده و دل ای بهشتِ جستجو

ای یگانه گوهر بحرِ صفای آبرو
ای بسویت دیده امیدِ ما از هر سو

مرحبا تشریف فرما شو بلطف ای خوش سیر
یکقدم در خانهٔ چشمم ز مژگان پیشتر

خجلت از گفتارِ خود دارم من ای یاران سرا
ضبطِ خاموشی نکردم چون گهر و احسرتا

لیک معذورم به نزدِ اهلِ وجدان و ذکا
زانکه دارم همچو اشکِ شمع آتش زیر پا

این فغان و ناله ام از دردِ اسلام است و بس
از پیِ بیداریِ خوابیدهٔ اقوام است و بس

درد بی پایان دل را کن خلیلا مختصر — تا ز گفتارت نباشد دوستان را درد سر

بر دعا باید نمودن ختم این اشعار تر — بو که ما را از دعائی رو دهد رنگ اثر

برفراز مسند اقبال جای ما شود

باز شرق و غرب زیر لوای ما شود

یا الهی بر سر ما فضل بی اندازه کن — چهرهٔ ما را ز رنگ کامیابی غازه کن

باز از بانگ مسلمانی جهان را تازه کن — دهر را از نعرهٔ تکبیر پر آوازه کن

پر فکن در عالم از توحید خود جوش و خروش

تا جز الا الله نیاید از جهان صوتی بگوش

باز بر ما رحمتت چون باران کن نزول — بار دیگر از کرم کن آرزوی ما حصول

از رهٔ الطاف خود فرما دعا ما قبول — یا الهی از طفیل آل رض و اصحاب رسول ص

باز ده یا رب برای ما جلال و شان ما

از کرم فرما علاج درد بی درمان ما

تمت
بالخیر والسعادة

این مضامین را که با وجودِ عدمِ قدرت، و قریحهٔ طبیعت،
در رشتهٔ نظم کشیده‌ام قابلِ آن نیست که در حضورِ ادبای محترم و شعرای معظم
عرضِ وجود نماید اما چون شعر اساساً آئینه ایست که روحِ گوینده را
نشان میدهد و بعبارهٔ دیگر ممکن نیست که آنچه بدوا در روحی میده اند بسر آ
پس مسلماً درین آئینه صورت معانی پرورم (اسلام خواهی) را مشاهده مینمایند وازین آهنگ محزون
سرودِ دردآلودم (اعلای کلمة الله) را می‌شنوند
ازانجا که این نغمه‌های جانگدازم نوای مرغِ اسیرِ قفس و فغانهای دلخراشم نالهٔ
مقیدِ هفت سالهٔ محبس است باآنهم که ازین لحاظ حزن‌آور و محنت‌اثر بوده بنظرِ سخنجوی مطهر
و بی‌آهنگ نیست متمنی است بگوشِ هوش و سمعِ قبول اصغا فرموده سرسری نگذرند

مطابق ۱۴ سنبله ۱۳۰۹ [illegible] ۱۳ صفر [illegible] ۵ [illegible] ۱۹۳۰
در محبس ولایت کابل [illegible] ۲۰ شعبان المعظم ۱۳۵۹
[illegible]

تشکر و اعتذار

«۱» از جناب دوست دانشمند گرامیم استاد سخن و ادیب جلیل [illegible] فلسفی

رئیس مستقل مطبوعات کشور سپاسگذارم که این اثر ناچیزم را از نظر تجسّس ادب پروری و [illegible]

بنگاه نقد و نگریسته با وجودیکه بقلم آهنی و رنگ و کاغذ مروجی ارقام ناقصه بود امر دادند که زنکوگراف

شود و از این حسن التفات باین ناچیز منت بیحد گذاشتند

«۲» بحضور مطالعین محترم معذرتم اینست که مسدس منکور بخطی که شایسته عکس باشد

تحریر نشده بود ، و علاوه از طرف بعض احباب که نسخه برداشته اند در اکثر صفحات

خرابی رو داده بود ، چون بلحاظ اهمیت موضوع پسند آن سخن شناس معنی آگاه

گردید عجالةً مواضع صدمه رسیده را اصلاحاتی کرده امیدوارم هنگام مطالعه

بقصور و نواقصیکه روبرو شوند عفو فرموده : بگل فاتحه روح مرا شاد کنند

الراقمه

بنام شعر کاغذ را ز هم آتش زد و دود خود

که ماند بوی سوز دل بایران یادگار من

[illegible]



تصویریست که در عمر پنجاه و پنج گرفته شده

ضمیمه

بعد از انکه مجموعهٔ آثار نظمم بنام (کلیات خلیل) در سنه ۱۳۸۸ ق ۱۳۴۷ ش بمطبعه دولتی در پنجصد صفحه حلیهٔ طبع پوشید البته گاهگاه بوفق ضرورت انشاد اثراتی اتفاق افتاده که از آنجمله چیزی را بصورت ضمیمه در آخر این رساله که مکرر طبع شده بود ثبت مینمایم:

الف: مراثی که مربوط بخش ۱۷ حصه ۲ ب کلیات شناخته شود:

۱- در رثای رئیس جمهور متحد عربی مرحوم جمال عبدالناصر نقید که از رجال بین المللی اسلامی و جهانی بوده

جمال ناصر همان فرد نام آور مصر
فرید عصر و زمان رهنما و رهبر مصر

یگانه قائد ملی رئیس کشور مصر
زمامدار وطنخواه و داد گستر مصر

زعیم صاحب افکار عالی و روشن
طبیب حاذق درمان درد قوم و وطن

کسیکه با همه قوم عرب محبت داشت
بهر یکی ز دل صاف مهر و الفت داشت

بفرد فرد صمیمیت و مودت داشت
بجمله رابطه از یکدلی و وحدت داشت

مرام کلی او بود ارتقای عرب
نداشت آرزوی غیر اعتلای عرب

ز انتخاب خود اندر ریاست جمهور
بجهد وحدت قوم عرب نکرد قصور

چو (متحد عرب) شد ملقب ومشهور
با ینمرام بکوشید زائد از مقدور
با تفاق عرب در زمان کم آ نمرد
ز عزم راسخ خود کسب کامیابی کرد
چه مشکلات وحوادث که در ریاست او ؟
برای قوم عرب رو، نداد از هر سو
و لیك آنهمه را یا شها مت و نیرو
بفکر سالم و تدبیر و قوت بازو
نمود حل بمفاد سیاست اعراب
که روشن است چو خورشید برا و لوا الالباب
نکرد آرزوی جمع مال وزر گاهی
نکرد جانب عیش وطرب گذر گاهی
نخورد جز غم ملت غم دگر گاهی
ز حال قوم نگردید بیخبر گاهی
بجستجوی رفاه و سعادت اعراب
بهر کنار جهان میزدی قدم به شتاب
ز کارهای بزرگیکه داده است انجام
بعمر اندك خود آن مه برا سلام
اگر بصفحه رقم سازم آنهمه بتمام
بسر نمیرسد و میکشد بطول کلام
چرا که روز وشب خویش صرف کار نمود
نه کار بلکه شب و روز کار زار نمود
مگر دریغ که آن قهرمان پاك ضمر
یگانه مرد سیاستمدار با تدبیر

که در شهامت وغیرت دگر نداشت نظیر
بچنگک مرگک گرفتار شد بلا تاخیر
بمصر پنجه ودوم از بن سرای دو در
نمود بفتتهٔ آهنگک عالم دیگر
دراز حف که ناگاه وقت آخر شب
شبیکه بود بتاریخ بیست وهشت رجب
بحسب امر الهی ببست دیده و لب
سیاه گشت جهان خاصتهٔ جهان عرب
از انکه اختر تابان قوم و کشور بود
ز آسمان امید جهان افول نمود
باهل مصر ودیاعراب و کافهٔ اسلام
بخیرخواهی و تدبیر و پیشبرد مرام
وجود اشرف او بود نخبهٔ ایام
ولی دریغ که از دست مرگک ناهنگام
مرام عالی خود را بانتها نرساند
برفت و داغ غم مرگک خوید لها ماند
برفت وبرد بخود آرزوی بیپایان
بخاک گشت باو یکجهان امید نهان
دریغ و درد که آن ایدآل عالیشان
که بود شامل بهبودی مسلمانان
برفت با خود آن رادمرد زیر زمین
دهد خدا به جنابش مقر به علیین
زمرگک ناگهٔ او گشت دیده ها گریان
ز مصری ودگر اعراب ومسلمین جهان

علی الخصوص زن و مرد کشور افغان
گرفته اند درین غصه سهم بیپایان
چه جای عالم اسلام بلکه زین ماتم
قلوب جمله بشردوستان شده پرغم
با حترام . سران ممالک دنیا
ز هر کنار جهان ازره زمین و هوا
شدند آنهمه حاضر بچشم تر آنجا
ز غصه برلب هرفرد بود وا اسفا
که وقت دفن و نماز جنازه اش موجود
ز مردم عرب وغیره پنج ملیون بود
اگرچه قدر شناسی اهل مصر، عیان
شد از مراسم ماشان دفن او بجهان
ولی امیدمن آنست تاکه آن اخوان
کنند پیروی فکر عالیش، آنسان
که مینمود خود آن خجسته رای عرب
همان مجاهدو غازی و پیشوای عرب
خوشا بوی که ز تند بیروعزم و نیت خویش
ز صرف سعی بلیغ وز بذل، همت خویش
بروزوشب متواتر بقدر قدرت خویش
نمود خدمت شایان بملک وملت خویش
برفت وماند ز خود نام نیک جاویدان
بفخر مردم اعراب و مسلمین جهان
با قتضای قضا گرچه رفت از انظار
نه ممکن است رود از دل صغارو کبار

چو پیش امر قضا جز رضا ندارد یار
خلیل کن بدعا اختتام این اشعار
شود ز رویت بیکیف حقتعالی شاد
بحق سید کونین و آل‌الامجاد
ز سال رحلت وادراک حال آن مرحوم
چو خواستم که درین مختصر کنم مرقوم
که بهر ما و باخلاف ما بود معلوم
بجهد فکر ز دریافتش شدم محروم
که ناگهان هاتف غیبم رساند این الهام
(زجود حق به بهشت برین نموده مقام)
۱۳۹۰



۲ ـ دررثای مرحوم علامهٔ وطن استاد سلجوقی که
در قطعهٔ بخط نستعلیق آنرا نوشته و تزئین نموده بودم
که در مجلهٔ تاریخی ۱۶ سرطان ۱۳۴۹ پښتون ژغ عکس
آن شائع شد .

علامه صلاح‌الدین ، سلجوقی نام آور
استاد بهر علمی ، معروف بهر کشور
در بزم خردمندان ، چون شمع فروزانی
در چرخ وطن تابان ، مانند مهٔ انور
از روشنی افکار ، مصباح ضیا بخشا
وز شعشعهٔ دانش ، برخورد و کلان رهبر
ای وای که این استاد ، در عمر سه کم هشتاد
از پیک اجل بشنید ، آواز قدم بردر

وقت سحر روز، دوم زربیع دو

قطع نظر حق بین، بنمود ازین منظر

صد حیف که شد ناگاه، از باد اجل خاموش

این شمع فروزنده، وین ناطق دانشور

فریاد هزار افسوس، افغان دریغ و درد

برخاست ز مرد و زن، زین ضایعهٔ اکبر

چون خانم محبوبش، فرزانه حمیرا جان

از بهر تداوی بود در جرمنی در بستر

زین حادثه چون بشنید، فی الفور روان گردید

آن فاصله در سرعت؛ از برق هم افزونتر

شد حاضر آن محضر، دیوانه وش و گریان

کز شور و فغانش شد، ماتمکده چون محشر

بالآخره تا بوتش، با خلق فزون از حد

شد جانب گورستان، باشوکت و کر و فر

آن پیکر پرمعنی، وان مخزن علم و فضل

در خاك نهان گردید، مانندهٔ گنج زر

از ذکر جمیل او، بسیار سخنها رفت

وز دانش و آثارش، کردند بیان اکثر

هر چند بظاهر مرد، زنده است بباطن لیك

از نام برازنده، ز آثار روان پرور

بسیار زمان باید، تا دور سپهر آرد

در انجمن دانش، همپایهٔ او دیگر

یارب ز کرم داری، ارواح شریفش شاد

در گلشن جاویدان، از عزت پیغمبر (ص)

بشنید خلیل از غیب، این مژده بسال فوت
(یکدم به جنان از شوق، زد بلبل روحش پر)

۱۳۹۰

ازمدت پنجه سال چون داشت بمن الفت
زان پاس رقم کردم، این قطعه بچشم تر



در رثای دو پیلوت جوان وطن که در سنگ قبر غلام سخی نقر شده مربوط بخش ۱۷ حصه ۲ ب

دریغ ودرد که از بیوفائی ایام
یکانه زادهٔ عبدالقدیر خان بنام

خجسته خوی وسخاوت منش غلام سخی
که کرد فن هوارا بشوروی اتمام

دمیکه رتبهٔ تورن گرفت در خدمت
بشد معلم بست هوائی بگرام

دمیکه مثل نبودش دگر هواپیما
دمیکه داد بسی امتحان فن انجام

دمیکه داشت دل دوستان وخویشانرا
بوضع قدر شناسی و حسن خلق بدام

چو پای ماند بمیدان سی ویکم عمر
اجل گرفت قفایش چو گرگ خون آشام

گرفت اوج بطیاره با غلام عثمان
بروز هشتم ثور آن جوان شیر اندام

خدا خبر، که بطیاره، رخ چه حادثه داد؟
بمشیت ازل ذوالجلال والاکرام

که هر دو تن بهماندم شد ندطعمهٔ مرگ
بملك نیستی آن لحظه هردو کرد خرام

فغان از خود و بیگانه زین الم برخاست

زغم بریخت ز هر دیده اشك قرمز فام

دلی نماند کزین غم چو لاله داغ نشد

سری نماند کزین عارضه نشد سرسام

ازان محل الم، پیکر غلام سخی

بدوش عسکر و همکار و از خود و اقوام

کشانده شد بسوی غزنه مسقط الراسش

بزیر سایهٔ الطاف او لبای عظام

همان وجود عزیزی یکه صورت و سیرت

نموده بود کریم از کرم باو اکرام

کنون بسینهٔ این خاك تیره جا دارد

بجز دعا ز کسش نیست مدعا و مرام

خدا یرا، نکنید از دعا فراموشش

بپاس خویشی و قومی و اخوت اسلام

طفیل سید کونین و (ص) آل و اصحابش (رض)

بحق دین حق و اجتهاد چار امام

خدا کند ز کرم حشر با شهیدانش

بود ز رحمت حق شادمان و شیرین کام

بشمسی و جمل از سال آن خلیل نوشت

(به زمرهٔ شهدا کرده در جنان آرام)

۱۳۴۸

در تاریخ فوت که متعلق بخش ۱۷ حصه اول ب کلیات

میباشد و در سنگ قبرش حك شده:

عارف مجذوب باباميرفقير

در مجاذيب زمانه بی‌نظير

نزد باباخان محمد آنکه او

بود اندر خيل مجذوبان امير

کرد خدمت از سر اخلاص و يافت

از توجهات او فيض کثير

تا بقطع ماسوی شد کامياب

صورت آنما رف رو هنضير

سالهاز ان پس بفقر و فاقه ساخت

بی کلاه، و کفش و بی فرش حصير

گفته اندازخرق عادتش بسی

مخلصانش هريك از برناو پير

تا که اندر سن هشتاد و دوم

پوست و پکم از جمادی اخير

حسب فرمان (ازاجاءاجل)

شد سوی عقبی ازين دار حقير

در بهشت الله راح اورا ازکرم

شادمان دارد خدا وند قدير

زدرقم (غفران پناه) کلك خليل

۲۳۸۹

يادگار ازسال فوت آن شهير



بهرا بنوع، که وا بسته بخش ۱۷ حصهٔ الف کليات دانسته شود:

۱ـ تجديد سنگهای مزار بابای خودی عليه الرحمه

که ده سال قبل شده بود واکنون اينقطعه برسنگش نقرشده

بابای خودی ولی کامل   سرحلقهٔ عارفان واصل

در دورهٔ شاه بابر آمد

در کابل و برگزید منزل

عمری بهدایتش نمودند

از باب سلوک طی مراحل

از یاد خدا دل و زبانش

در صبح و مسا نبوده غافل

از خدمتش اهل حال کردند

تکمیل کمال و حل مشکل

سیراب ز چشمه سار فیضش

گشتند اعالی و اسافل

تا آنکه سپرد جان بجانان

شد دفن چو گنج زیر این گل

برخوبترین بشاه وزیران

بر خوابگهش شدند نائل

دارد همه زائران الی حال

تعظیم مزارش از تهٔ دل

کردند بسالها ز خاکش

از باب عقیده فیض حاصل

امسال ولی محمد آن کو

آنجا بمجاورت شاغل

از صدق و ارادتیکه دارد

وزبس بکمال اوست قائل

گهواره نمود مرقدش را

ز احجار صفاتر از سجنجل

زین حسن عمل شود الهی

در زمرهٔ اهل صدق شامل

سال قمری خلیل بنوشت

(روی آر به خاک مرد کامل)

۱۳۸۰



۲- در تاریخ اختتام گنبد

تعالی الله ازین گنبد که همچون گنبد گردان
متین و پخته و باعظمت و باشوکت و باشان

بنا گردیده از سنگ و سمنت و ز آهن و گادر
بسی با رفعت و وسعت بزیب و زینت شایان

فراز تربت اولاد لشایخ مقتدای عهد
که بودی پیشوای اهل علم و دانش و عرفان

چگویم کیست آن جنت مکان ذاتیکه اوصافش
باصلاح و بارشاد عمومی بود بیپایان

جناب فضل عمر عارف بامنطق و تدبیر
که همتایش نخواهد زاد دیگر مادر دوران

حلیم الطبع را مظهر کریم النفس را مصدر
جمیل الخلق را محور مطیع سنت و قرآن

ثبات و عزم و تمکین و وقار و استقامت بود
ببزم و رزم و عسر و یسر الطافش عیان یکسان

بجمع راد مردان مرید و مخلص خود شد
بوقت جنگ استقلال کشور حاضر میدان

کز ان خدمت خطاب حضرتش نورا لمشا ئخ شد

گر فتی امتیاز خاص در امثال و در اقر ا ن

بوقت انقلاب داخلی هم جهد و همت کرد

که میبا شد عیا ن د ر پیش چشم ملت افغا ن

پهد ین و ملک و ملت داشتی د لسوز ی بیحد

که از اقدام و آثارش نما یا نست هم الآن

ولیکن چو ن بنای زند گا نی را ثباتی نیست

شد آن امید گاه مخلصان از دیده ها پنهان

ز بعد رحلتش پور عزیز و جا نشین وی

که میبا شد مشا ئخ را ضیاء صاحب وجدان

باین تعمیر کرد اقدام با صرف زر و ا خلا ص

که بپذیرفت بعد از سیزده سال این ز مان پایان

شو د صرف زر و اخلاص و جهد و همت و عز مش

قبول حق بحق سید و سالار انس و جان (ص)

ر قمزد در قمر کلك خلیل از سال انجامش

(بنای بس همایون و مقام فیض جاوید ان)

۱۳۸۹

چو مبنا بود اخلاص این بنا را باز دیگر هم

ر قمزد (بهترین اخلاص) کلکم سال ختم آ ن

۱۳۸۹



۳ ـ در تاریخ پل

بر سر دریای کا بل ز آهن و سنگ و سمت

ساخت این پل حا جی یعقوب ملقب با میا ن

کرد موسومش بنام میر سبحان شاه که بود

قطب هند و (میر قصاب کوچه) مشهور جهان

محض لله، بر رفاه خلق چون کرده بنا
داده و عالم اجر یابد از خدای مهربان

طور و اضح یکهزار و سه صد و هشتاد و ده
زده رقم اندر قمر کلک خلیل از سال آن

۵- در تاریخ بنای مسجد در کاریزه موسوم به
(مسجد شیخ الاسلام احمد جام قدس سره)

شد بنا این مسجد از اداری دین دوستان
ز آهن و سنگ و سمنت مستحکم و با زیب و شان

بذل جهد و همت و صرف زر و سعی بلیغ
کرده اند از صدق و اخلاص آن همه قدر توان

حسب عهد (لا یضیع الله اجر المحسنین)
حق دهد اجر جمیل غیر ممنون بی‌گمان

هرکه سازد با جماعت یک نماز اینجا ادا
اجر حج یابد ز درگاه خدای مهربان

نام آن شد (مسجد شیخ احمد جام) آنکه اوست
از اجل عارفان و از اخص کاملان

سال ختمش را رقم زد در قمر کلک خلیل
(احمد جامی سمی شیخ الاسلام جهان)

۱۳۸۹